

استعاره مفهومی و تحلیلی نو از نقش آن در اخلاق

مسعود صادقی^۱

چکیده

دغدغه و دستمایه اصلی در این مقاله بررسی نقش استعاره‌های مفهومی در ساحت اخلاق است. پس از تعریف و تحلیل استعاره مفهومی با تأکید بر آراء لیکاف، جانسن و کوچس، عمومیت، مفهومی بودن ذاتی و ساختار سیستمی به‌عنوان سه مؤلفه اصلی این سنخ از استعاره معرفتی و انواع ساختاری، وجود شناختی و جهت‌مند آن به بحث گذاشته شد. همچنین بیان شد که اخلاق، سرشتی استعاری دارد و بدون استعاره‌های مفهومی قابل تصور نیست. ورود استعاره به اخلاق در دو قالب اصلی شکل می‌گیرد: ترسیم استعاری مفاهیم اخلاقی و مفهوم‌سازی استعاری از یک موقعیت خاص اخلاقی. بر مبنای همین دو نکته، احتمال درافتادن اخلاق استعاری در ورطه نسبیت و نقد و تحلیل آن دستمایه ادامه کار قرار گرفت. یافته اصلی و نوآوری این نوشتار در طرح‌ریزی ملاک‌های سه‌گانه برای سنجش کارآمدی استعاره‌ها در ساحت اخلاق است. نوع و میزان تأثیر استعاره بر واقع‌نمایی اخلاقی، نوع و میزان تأثیر استعاره بر انگیزش اخلاقی و نوع و میزان تأثیر استعاره بر عینی‌سازی یا ملموس نمودن مفاهیم اخلاقی، معیارهایی هستند که می‌توانند هم مانع نسبیت در اخلاق استعاری شوند و هم درجه‌بندی ارزشی آن‌ها را تسهیل نمایند.

واژگان کلیدی: استعاره؛ استعاره مفهومی؛ اخلاق؛ لیکاف؛ جانسن.

❖ تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۴؛ تاریخ پذیرش ۹۸/۷/۲۹

۱. استادیار دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه، Masoud.sadeghi@kums.ac.ir

مقدمه

امروزه نگرش دانش پژوهان حوزه‌های گوناگون به مقوله استعاره^۱ تغییر کرده است. گذشتگان و در راس آنها ارسطو، استعاره را بیشتر یا کلاً پدیده‌ای ادبی قلمداد کرده و در نتیجه امری زینتی و کلامی به شمار می‌آوردند. پس شگفت نبود اگر این امر زینتی مثل هر چیز زینتی و نمایشی، اولاً غیر ضروری یا گاه زیادی در شمار می‌آمد و ثانیاً استفاده از آن در مواضع غیر ادبی و علمی مذموم شمرده می‌شد چراکه مانعی بر سر راه انتقال شفاف و سراسر است مفاهیم به حساب می‌آمد (Safarnejad & others, 2014, 110)؛ اما آیا معاصرین ما نیز چنین می‌اندیشند و استعاره را مقوله‌ای صرفاً ادبی و مزاحم تفکر دقیق یا استدلال عقلی می‌دانند؟ به واسطه برخی از کتاب‌ها و مقالات به زبان فارسی، خواننده فارسی‌زبان رفته‌رفته با نگرش‌های جدید به استعاره و کارکرد آن در دیگر ساحات زندگی بشر از قبیل علم، سیاست و فرهنگ آشنایی اجمالی یافته است. از نخستین تلاش‌ها در این راستا مقاله‌ای بود که به نسبت استعاره و علم تجربی پرداخت (شیخ‌رضایی، ۱۳۸۸ الف) و شاخص‌ترین کتاب تألیفی در این زمینه مشخصاً موضوع ورود استعاره‌ها در علم را مورد بررسی قرار داد (دباغ، ۱۳۹۳). همچنین برخی از مقالات نیز تلاش کرده‌اند تا استعاره‌های اصلی در منظومه فکر دینی را واکاوی کنند (عندلیبی، ۱۳۸۵). دیگر تلاش‌ها در زمینه تبیین نسبت استعاره با فرهنگ، تکنولوژی و آموزش عمدتاً حاصل ترجمه بوده‌اند؛ اما آنچه تاکنون تقریباً در محاق غفلت باقی مانده و کمترین تأمل و حتی ترجمه‌ای پیرامون آن صورت گرفته مقوله/استعاره در فلسفه اخلاق است؛ موضوعی بس مهم که از قضا یکی از ملموس‌ترین کارکردهای استعاره و استعاره‌اندیشی را دربر می‌گیرد. البته پیش‌تر در یکی از مقالات فارسی به رابطه استعاره با مقوله رشد اخلاقی و نقش بازی در آن پرداخته شده (شیخ‌رضایی، ۱۳۸۸ ب) اما به تبیین نقش مثبت روایت و استعاره در تقویت قوه اخلاقی کودکان از طریق بازی بسنده شده است. حال آنکه مقاله حاضر نگاهی فرارونده و وسیع‌تر به موضوع دارد. بر همین مبنا،

1- Metaphor

پرسش و مسئله اصلی در مقاله پیش‌رو آن است که اولاً مفهوم و قلمروی معنایی استعاره مفهومی در اخلاق و فلسفه اخلاق چیست؛ ثانیاً چه نقش و کارکردی در اخلاق ایفا می‌کند. برای این منظور لازم است مقصود خود از استعاره مفهومی را روشن کرده و پس از مرور اجمالی نظریات رایج در تحلیل یا تعریف آن، نظریه مبنا و مختار این نوشتار را برگزینیم. پس از برداشتن این قدم است که قلم را مشخصاً به سوی اخلاق گردانده و نقش و کارکرد استعاره‌های مفهومی را در ساحات گوناگون این حوزه دانشی مورد تدقیق قرار خواهیم داد.

۱. چستی استعاره مفهومی

تا همین اواخر، استعاره چندان جدی گرفته نمی‌شد و برخی نیز آن را مسئله‌ای فرعی در فلسفه زبان می‌دانستند اما اکنون نظر تازه و رواج یافته آن است که استعاره فقط صنعتی ادبی نیست بلکه ابزاری است مؤثر بر ساختار افکار و رفتار ما. بر اساس تئوری لیکاف و جانسن، استعاره‌ها صرفاً ترکیبی از کلمات نیستند بلکه سازنده یک مفهوم هستند و در نتیجه کارکرد اصلی آن‌ها در وجه زیباشناختی و ادبی نیست بلکه در گرو این است که آیا به فهم و درک یک موضوع کمک می‌کنند یا خیر (Lakoff & Johnson, 1980A, 453). به بیان دیگر، استعاره‌ها بیشتر مفهوم‌اند تا کلمه و این مفاهیم نیز بیشتر نقشی عملی و کاربردی دارند تا ادبی و زینتی؛ یعنی استعاره‌ها ابزاری هستند برای درک مفاهیم پیچیده‌تر و نه صرفاً ترفندی برای زیباسازی کلام یا تأثیرگذاری هیجانی بر مخاطب. بر مبنای نظر مذکور، استعاره‌ها مقولاتی مفهومی و شناختی هستند که بدون آن‌ها نمی‌توان زندگی کرد. جالب است که این ادعا در عنوان کتاب مشترک لیکاف و جانسن نیز منعکس شده است: *استعاره‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کنیم* (Lakoff & Johnson, 1980). حال آنکه تصور برخی (و یا شاید بسیاری) این است که بدون استعاره به راحتی می‌توان زندگی عادی یا علمی را پی گرفت. ولی مدعای لیکاف و همکارش این است که چنین نیست زیرا ساختار ذهن ما اساساً و در ذات خود استعاری است (دباغ، ۱۳۸۰، ۴۵).

استعاره مفهومی^۱ مجرای است برای فهم یک حوزه مفهومی (مقصد استعاره) به کمک یک حوزه مفهومی ملموس تر (منبع استعاره). در واقع هر استعاره مفهومی مرکب از دو جزء است: حوزه مفهومی منبع^۲ و حوزه مفهومی مقصد.^۳ حوزه مقصد همان مفهومی است که ما تلاش می کنیم با کمک گرفتن از حوزه منبع آن را بهتر درک کنیم. مثلاً وقتی می گوئیم زندگی یک بازی است یا زندگی یک سفر است در حقیقت به کمک دو مفهوم ملموس و قابل فهم بازی و سفر (حوزه منبع) می خواهیم مفهوم انتزاعی تر زندگی (حوزه مقصد) را بهتر بفهمیم (Kovecses, 2010, 132); بنا بر تحقیقات معمولاً مفاهیم انتزاعی تر (حوزه مقصد) از قبیل عواطف، امیال، اخلاقیات، اندیشه، جامعه، سیاست، اقتصاد، روابط، مرگ، زندگی، دین و رویدادها و رفتارها با استمداد از مفاهیم ملموس تری (حوزه منبع) مثل بدن انسان، سلامت، بیماری، حیوانات، گیاهان، سازه ها و ساختمان ها، ورزش، بازی ها، پول و مناسبات مالی، آشپزی و غذا، سرما و گرما، روشنائی، تاریکی و رانه های قدرت در قالب استعاره مفهومی بیان می شوند (Kovecses, 2010, 19-25). مثلاً وقتی ما می گوئیم او یک سیاستمدار ورزیده است، من برخورد گرمی با علی داشتم، آلمانی ها خیلی سرد هستند، بهشت را به بها بدهند، تفکیک قوا قلب دمکراسی است، جوانه های امید را در نسل جدید می بینم و به ترتیب حوزه انتزاعی سیاست را با حوزه ملموس ورزش، حوزه عواطف را با مفهوم گرما، حوزه روابط را با سرما، مفهوم دینی سعادت را با مفهوم بها و پرداخت مالی، مفهوم حقوقی تفکیک قوا را به کمک یک اندام انسانی و پدیده انتزاعی امید را با یاری گرفتن از پدیده گیاهی جوانه استعاری و ملموس ساخته ایم.

پس از مقبولیت نسبتاً همه گیر رویکرد شناختی به استعاره و با مرور تحلیل ها و مقالات گوناگون می توان گفت استعاره دارای سه خصوصیت اصلی است: عمومیت^۴، مفهومی بودن ذاتی^۵ و ساختار سیستمی^۶ (Fan, 2018, 926). مقصود از عمومیت استعاره این است

- 1- Conceptual Metaphor
- 2- Source Domain
- 3- Target Domain
- 4- universality
- 5- conceptual nature
- 6- systematic nature

که تقریباً استعاره در همه مکالمات، مباحثات و نوشته‌های فرهنگ‌های گوناگون به وفور مشاهده می‌شود. مثلاً در گفتگوهای چالشی تلویزیونی، در خلال هر ۲۵ کلمه، دست کم، یک استعاره مورد اشاره قرار می‌گیرد. معنای ساختارمندی سیستمی استعاره نیز این است که درک مشترک و رایج از یک استعاره می‌تواند به پیدایش استعاره‌ها یا مفاهیم بی‌شمار دیگری بینجامد (Fan, 2018, 926). به عنوان نمونه، استعاره‌های دولت خسته، دولت پیر، دولت فریه، دولت چابک و... همگی با یکدیگر ارتباطی شبکه‌ای دارند به گونه‌ای که می‌توان پیدایش و فهم هر یک را محصول دیگری دانست؛ اما مفهوم‌مندی ذاتی استعاره به این معنا است که استعاره ناظر بر معانی و مفاهیم است تا واژگان و وقتی استعاره‌ها تغییر کند عملاً به تغییر مفاهیم می‌انجامد. به عنوان مثال، وقتی پدیده انتخابات در قالب استعاره‌هایی چون کارزار انتخاباتی صورت‌بندی می‌شود مفاهیم جانبی دیگری نیز از آن استخراج می‌شود که با مفهوم کارزار متناسب است؛ مفاهیم و اصطلاحاتی از قبیل نزاع، نبرد، برنده، بازنده و...، اما زمانی که انتخابات در قالب استعاره بیعت با آرمان‌ها یا تودهنی به استکبار نگر بسته می‌شود مفاهیم پیرامونی خود را نیز تغییر داده یا تحت تأثیر قرار می‌دهد. این نکته نشانگر آن است که این استعاره‌ها صرفاً صورت‌های واژگانی متفاوت برای یک معنای واحد نیستند بلکه در دل خود مفهومی را می‌پروراند که ذاتی و مختص به آن‌ها است و دیگر مفاهیم فرعی و وابسته را نیز به فراخور خود تغییر می‌دهند.

نکته مهم و پایانی در تبیین استعاره‌های مفهومی این است که این استعاره‌ها را معمولاً به سه نوع تقسیم می‌کنند: استعاره‌های ساختاری^۱، استعاره‌های وجود شناختی^۲ و استعاره‌های جهت‌مند^۳ (Burke, 2017, 215). در استعاره‌های ساختاری، حوزه مفهومی منبع، اطلاعات ساختاری قابل توجهی در مورد حوزه مفهومی مقصد به ما ارائه می‌کند و عناصری ساختاری از حوزه مفهومی منبع ذهن را بر حوزه مفهومی مقصد بار می‌کند. استعاره‌های وجود شناختی در مجموع ما را قادر می‌سازند تا جوهری را در حوزه مفهومی

-
- 1- Structural
 - 2- Ontological
 - 3- Orientational

مقصد بازبشناسیم که یا بسیار کمرنگ هستند و یا اصلاً دیده نمی‌شوند. این استعاره‌ها به برخی از وجوه انتزاعی و بی‌جان حوزه مفهومی مقصد جان می‌دهند. مثلاً وقتی گفته می‌شود که زندگی، اغواگر است یا تورم، دارایی ما را بالا کشید و... ما صفاتی انسانی چون اغواگری یا بالا کشیدن را به چیزهایی نسبت می‌دهیم که در واقع این صفات در آن‌ها وجود ندارد یا مغفول است؛ اما استعاره‌های جهت‌مند؛ این استعاره‌ها چنان که از نامشان برمی‌آید بر جهات و سمت‌وسوهای مکانی مألوف برای ذهن انسان شکل می‌گیرند. مثلاً به این جمله توجه کنید: صدایت را پایین بیاور. این جمله مبتنی بر این مفهوم جهت‌مند است که کمتر، پایین‌تر است (Kovecses, 2010, 37-40). اکنون به این جمله توجه کنید: فیلم در ورطه ابتذال افتاد. در این جمله نیز ما با یک استعاره جهت‌مند مواجه هستیم. افتادن در ورطه ابتذال، مبتنی بر این مفهوم استعاری و جهت‌مند است که بر اساس آن پایین‌تر، ارزش اخلاقی کمتری دارد.

۲. نقش استعاره در اخلاق

زولتان کوچش یکی از مطرح‌ترین استعاره‌پژوهان معاصر برای بیان اهمیت و نقش مؤثر استعاره به اسطوره اودیپ^۱ اشاره می‌کند. بر اساس این داستان اساطیری، اودیپ به شهر تب در مصر وارد شده و با ابوالهول^۲ مواجه می‌گردد. ابوالهول این غول عجیب‌الخلقه، چیستان و معماهایی دارد و آن را از همه می‌پرسد. هر کس که نتواند پاسخی درست دست‌وپا کند بلعیده می‌شود. پرسش اصلی ابوالهول این بود: کدام حیوان است که بامدادان چهارپا، ظهرها دوپا و شامگاهان سه پا دارد؟ پاسخ اودیپ هوشمندانه بود: انسان. انسان در سیر زندگی و یک‌روزه دنیا ابتدا چهاردست‌وپا حرکت می‌کند، در دوران میانی فقط روی پاهای خود می‌ایستد و در ایام پیری و کهولت به عصا تکیه می‌کند. کوچش معتقد است اگر اودیپ درک درستی از استعاره‌های مفهومی نمی‌داشت همانند دیگران خوراک غول شهر تب می‌شد (Kovecses, 2010, 11). هم‌صدا با وی باید

1- myth of Oedipus

2- Sphinx

گفت کسی که نتواند زبان استعاره‌های مفهومی را فهم کند در زیست اجتماعی خود دچار اختلال جدی خواهد شد. اخلاق نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان زیست انسانی از این قاعده برکنار نیست.

در همین راستا استعاره پژوهی چون مارک جانسن می‌کوشد تصورات ساده و رایج از فرایند استدلال اخلاقی را تصحیح کند. به باور وی، فاعلان اخلاقی صرفاً بر پایه قواعد کلی و جهان‌شمول تصمیم‌گیری نمی‌کنند بلکه بیشتر به کمک استعاره‌ها کار را پیش می‌برند؛ یعنی استدلال و تصمیم‌گیری اخلاقی ما مسبوق به استعاره‌هایی بنیادین^۱ است که بعضاً توجه چندانی نیز به ماهیت آن‌ها نداریم. جانسن این پرسش را به میان می‌آورد که آیا حذف استعاره از تأملات اخلاقی ممکن است و اگر ممکن و شدنی باشد آیا مطلوب و خواستنی است؟ پاسخ وی این است که اولاً نقش استعاره در اخلاق به حدی پرشمول و فراگیر است که صحبت کردن در باب حذف آن چندان ممکن نیست. ثانیاً حذف استعاره از قاموس اخلاق، به فرض امکان، امری نامطلوب است زیرا استعاره شاه‌کلید و بهترین ابزار برای گشودن قفل مسائل اخلاقی است. استعاره به کمک قوه تخیل این امکان را فراهم می‌آورد تا برای حل تعارضات اخلاقی، امکانات و احتمالات جایگزین را مدنظر قرار دهیم. جانسن استعاره را قلب و کانون چیزی توصیف می‌کند که به تعبیر وی عقلانیت اخلاقی مبتنی بر تخیل^۲ است. اساس مدعای او هم این است که استدلال، تأمل و عقلانیت اخلاقی انسان از بیخ و بن متأثر است از تخیل و استعاره نیز یکی از اصلی‌ترین مکانیزم‌های تخیل اخلاقی است؛ بنابراین عجیب و دور از انتظار نیست اگر درک اخلاقی ما عمیقاً استعاری باشد (Johnson, 1993, 33).

این نظر جانسن، نه فقط ناظر بر فلسفه اخلاق بلکه ناظر بر کل فلسفه است. وی فلسفه را مدیون و وامدار استعاره می‌داند و معتقد است فیلسوفان معمولاً این بدهی فلسفه به استعاره را انکار کرده‌اند حال آنکه این پدیده در قلب جریان مفهوم‌سازی و تعقل انسانی قرار دارد. جانسن همه مفاهیم فلسفی را استعاری می‌داند. البته خود معترف است که عملاً

1- Fundamental Metaphors

2- Imaginative Moral Rationality

مجال این را ندارد که یک به یک و همه مفاهیم را مورد بررسی قرار دهد اما از اصل ادعای خود پا پس نمی کشد (Johnson, 2008, 39). از دیگر سو، وی همه نظریات را هم استعاری یا مبتنی بر استعاره می داند (Johnson, 2008, 51). اکنون جای بحث یا نقد نظر جانسن نیست اما دست کم در ساحت اخلاق آیا باید از نظر و ایده جانسن نگران بود یا آن را از جهاتی برخلاف عقلانیت مصطلح به شمار آورد؟

به نظر می رسد ممکن است از دو جهت با پذیرش نقش استعاره در اخلاق مخالفت یا چالش شود: نخست از این جهت که همچنان برخی استعاره را پدیده‌ای شعری و ادبی قلمداد می کنند که نهایتاً بیانگر عواطف، حالات و گرایش‌ها است و فاقد هر گونه محتوای مفهومی یا ساخت عقلانی است. در این نگرش بدبینانه به استعاره، طنین یکی از مشهورترین تقسیم‌بندی‌های زبانی پوزیتیویست‌ها به وضوح به گوش می رسد. پوزیتیویست‌ها گزاره‌ها را به دو گونه کلی شناختی^۱ و عاطفی^۲ تقسیم می کردند. گزاره‌های شناختی، توصیفی، اخباری و قابل ارزیابی عقلانی هستند و گزاره‌های عاطفی، انشائی و غیر قابل ارزیابی عقلانی دقیق زیرا صرفاً بیانی هستند از احوال و سلیق درون (Tolman, 2012, 116). طبیعی است که با چنین دیدگاهی، استعاره نمی تواند عنصری سازنده در تأملات اخلاقی قلمداد شود زیرا فاقد وجه معرفت بخش و شناختی است و نهایتاً انعکاسی است از احساسات آدمی؛ اما مخالفت یا چالش دوم با نقش استعاره در اخلاق احتمالاً از این جهت خواهد بود که تصور می شود استعاره‌ها اخلاق را بیش از حد زمینه‌محور^۳ و مبهم خواهند ساخت زیرا یک استعاره هرگز نمی تواند یک معنای محصل و قطعی را منتقل کند و در نتیجه اخلاق را نیز به ورطه سیالیت افسار گسیخته و حتی نسبی می اندازد. به تعبیر دیگر، ما به کمک استعاره نمی توانیم راه حل نهایی یک مسئله اخلاقی را بیابیم زیرا به راحتی نمی توانیم معنا یا مدلول نهایی یک استعاره را پیدا کنیم.

1- Cognitive

2- Emotive

3- Context Based

از میان دو نقد و اعتراض مورد بحث، جانسن اولی را اصلاً بر نمی‌تابد و آن را ناوارد می‌داند اما در مورد دومی معتقد است که این عیب اخلاق استعاری نیست بلکه مزیت و حسن آن است. جانسن اخلاق استعاری را نوعی نسبیّت بسیار مضیق^۱ توصیف می‌کند که نمی‌گذارد گمان کنیم برای هر موقعیت یا مسئله اخلاقی تنها یک پاسخ مناسب وجود دارد و همه حالات و واکنش‌های دیگر نامناسب و غیر اخلاقی هستند. البته او این نگرش را بیش از آنکه نسبی انگارانه بداند تکرر گرایانه^۲ می‌نامد و معتقد است استعاره کمک می‌کند تا از طریق تخیل، نوعی خودانتقادی نسبت به رفتار و افکار خود پیشه کنیم (Johnson, 1993, 35).

به نظر می‌رسد پاسخ جانسن به این اعتراض مقدر، تنها یکی از پاسخ‌های ممکن است. ضمن آنکه به کارگیری اصطلاح نسبیّت (حتی نسبیّت بسیار مضیق) می‌تواند ناشی از کم‌دقتی باشد چرا که به نظر جانسن، دخالت استعاره‌ها در تصمیم‌گیری و حکم اخلاقی دست کم از دو طریق است: ترسیم استعاری مفاهیم اخلاقی و مفهوم‌سازی استعاری از یک موقعیت خاص اخلاقی (Johnson, 1993, 35). در ادامه این دو محور ورود استعاره‌ها در اخلاق را بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد اما از یاد نبریم که این دو لزوماً ناظر بر حکم اخلاقی نیستند. آنچه سبب افتادن یک نظریه در ورطه نسبیّت می‌گردد، بیشتر نسبیّت در حکم اخلاقی است تا نسبیّت در تصویرسازی و ترسیم مفاهیم. تا وقتی که استعاری بودن اخلاق به معنای بی‌قاعدگی در حکم اخلاقی نباشد یعنی از گزند نسبیّت در امان مانده است.

۲-۱. ترسیم استعاری مفاهیم اخلاقی

مارک کو کلبِ رگ معتقد است برخی از تصاویری که ما از مسیر تخیل اخلاقی به وجود می‌آوریم از گذرگاه زبان به دست می‌آیند. مشخصاً این استعاره‌ها هستند که به ابزاری برای تخیل اخلاقی بدل می‌شوند زیرا ما از خلال استعاره‌ها به تعقل و استدلال اخلاقی

1- highly constrained form of relativism
2- Pluralistic

می‌پردازیم. مثلاً آدمیان برخی از افراد یا رفتار یا افکار را ناپاک یا کثیف خطا می‌کنند؛ استعاره‌ای که بخش مهمی از درک و روش داوری اخلاقی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Coeckelbergh, 2007, 16). نقطه مقابل این استعاره، استعاره پاکی است. انسان‌های اخلاقی معمولاً پاک خطاب می‌شوند و رفتارهای صحیح، رفتارهای پاک نام می‌گیرند. در آموزه‌های اسلامی نیز از زندگی صحیح و اخلاقی به‌عنوان حیات طیبه (زندگی پاکیزه) یاد شده است (نحل/۹۷). همچنین قرآن از انسان‌های بد به‌عنوان خبیث (آلوده) و از انسان‌های خوب به‌عنوان طیب (پاکیزه) یاد کرده است (نور/۲۶). در موارد دیگر نیز روزی و درآمد خوب به روزی پاک و خانواده و فرزندان خوب به خانواده پاک یاد شده است (آل عمران/۳۸). به نظر می‌رسد استعاره‌های پاک/پاکی رایج‌ترین و مبنایی‌ترین استعاره در اخلاق باشد.

اما یک استعاره مفهومی دیگر نیز در اخلاق وجود دارد که اگر نگوییم پایه‌ها اما دست‌کم نزدیک به استعاره پاکی/ناپاکی رواج دارد؛ استعاره عروج یا بالا رفتن و سقوط یا پایین آمدن اخلاقی. مضمون این استعاره به‌عنوان مختلف و در زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون دیده می‌شود. معمولاً اخلاقی بودن و اخلاقی شدن، تحت استعاره‌هایی چون والا بودن، بالا رفتن، عروج یافتن یا تعالی پیدا کردن بیان می‌گردد. در مقابل، غیر اخلاقی عمل کردن و بی‌اخلاق شدن نیز ذیل استعاره‌هایی چون پست بودن، سقوط کردن، هبوط نمودن یا تنزل پیدا کردن بیان می‌شود. به تعبیر لیکاف در ساحت نگرش‌های سنتی، اخلاق همواره دست بالا را دارد و بی‌اخلاقی، دست پایین (لیکاف، ۱۳۸۵، ۴۴). در قرآن کریم نیز از ماجرای خطای آدم و حوا و خروج آن‌ها از بهشت به‌مثابه هبوط یاد می‌شود. هبوط اگرچه به معنای سقوط و از بالا به پایین آمدن است اما در اصل بیشتر ناظر بر تنزل رتبه معنوی است تا مکانی. چنان‌که قرآن اخراج شیطان از جمع ملائکه را نیز هبوط نامیده است (طباطبایی، بی‌تا، ۲۱۵).

برای درک بیشتر از چگونگی و دامنه تأثیر مسئله ترسیم استعاره‌های مفاهیم اخلاقی خوب است از یکی از مقالات لیکاف در حوزه اخلاق سیاسی کمک بگیریم. لیکاف در

مقاله‌ای که در تحلیل تفاوت میان برخی مفاهیم و استعاره‌های اخلاقی رایج میان سیاسیون به رشته تحریر درآورد از دو استعاره «قدرت اخلاقی» و «ملت چونان خانواده» به عنوان محوری‌ترین استعاره‌ها یاد می‌کند. به نظر وی استعاره قدرت اخلاقی، مستلزم چند پیش فرض است: نخست اینکه جهان از دو جبهه حق و باطل تشکیل شده است. دوم اینکه هنگام رویارویی با جبهه شر باید ایستادگی کرد و اخلاقاً قوی بود. سوم اینکه راه تقویت اخلاقی جبهه خیر در برابر جبهه شر این است که فداکاری و خویشن داری بیشتری به خرج داد. چهارم اینکه کسانی که به لحاظ اخلاقی ضعیف هستند توانایی مقابله با شر را ندارند. او این استعاره را استعاره‌ای مبنایی و مفهومی در نگرش اخلاقی و سیاسی محافظه کاران (در برابر لیبرال‌ها) توصیف می‌کند (لیکاف، ۱۳۸۵، ۴۵)؛ اما استعاره دوم، استعاره ملت چونان خانواده است که هم محافظه کاران و هم لیبرال‌ها از آن مشترکاً بهره برده و به آن باور دارند. این استعاره، اخلاق خانواده‌بنیاد را به اخلاق سیاسی پیوند می‌زند و عملاً دولت را در جایگاه پدر خانواده/ ملت قرار می‌دهد. البته لیکاف معتقد است این استعاره بیشتر به سود محافظه کاران است زیرا ارزش‌های سنتی و خانوادگی محبوب آن‌ها را به مفاهیم تدابیر سیاسی و اجتماعی تبدیل می‌کند (لیکاف، ۱۳۸۵، ۴۶). چنان‌که می‌بینید مفاهیم اخلاقی وقتی در قالب استعاره درمی‌آیند و از مجرای استعاره فهم می‌شوند تأثیر بسیار گسترده‌تری از حالتی خواهند داشت که صرفاً به مثابه یک مفهوم محض و عاری از هر پیرایه استعاری مطرح می‌گردند. در اخلاق سیاسی، مثال‌های لیکاف نشان می‌دهد که تبدیل مفهوم اخلاقی الف به استعاره اخلاقی ب تنها یک تغییر صوری نیست بلکه اگر نگوییم مستلزم تغییر اما اقلماً متضمن نوعی تعمیق مفهومی است. قدرت اخلاقی یا خانواده بزرگ ایران و... استعاره‌هایی مفهومی هستند که به دنبال خود مفاهیم دیگری را نیز به مخاطب القا می‌کنند. اکنون می‌توانیم به سراغ کارکرد اساسی دیگری برویم که استعاره‌های مفهومی در عرصه اخلاق دارند.

۲-۲. مفهوم‌سازی استعاری از یک موقعیت خاص اخلاقی

بگذارید با پیش کشیدن یک نمونه رایج این مسئله را طرح کنیم. در افواه عمومی ایرانیان

معمولاً اختلاس و بعضاً رشوه گرفتن را پول خوردن می‌نامند. پول خوردن استعاره‌ای است از دزدیدن اموال عمومی توسط افراد ظاهراً ذیصلاح و گاه به به‌طور کلی به معنای اخذ هرگونه وجه غیرقانونی است؛ اما فراموش نکنیم که تعبیر پول خوردن به‌ندرت در مورد دزدی‌های کوچک یا تخلفات جزئی به کار گرفته می‌شود. این استعاره در حقیقت مفهوم‌سازی استعاری از یک موقعیت خاص اخلاقی است یعنی اختلاس‌های بزرگ. این تعبیر، تلقی ما از مفهوم یا رخدادی به نام اختلاس را بشدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. اولاً خارج کردن پول یا منابع مالی از جای اصلی را به مفهوم «خوردن» گره می‌زند؛ یعنی کسی که اختلاس می‌کند گویی چیزی که حق او نیست را می‌بلعد، به درون خود می‌کشد و کاملاً از دسترس دیگران خارج می‌سازد. دیگر آنکه تبدیل مفهوم اختلاس به خوردن چیزی آلوده و ناپاک به مراتب تأثیر بیشتری بر روان و وجدان اخلاقی آدمیان می‌نهد. ضمن آنکه این تعبیر بیشتر ناظر بر کسانی است که پول‌هایی کلان را برای هوسرانی یا سودهای بزرگ و نامشروع خود بالا می‌کشند نه کسی که از سر استیصال یا نیاز واقعی مرتکب یک تخلف مالی خرد و جزئی می‌گردد. در اینجا ما کاملاً شاهد پدیده مفهوم‌سازی استعاری هستیم؛ یعنی پول خوردن اگرچه چیزی غیر از اختلاس نیست اما ابعادی از قبح اخلاقی موضوع را روشن می‌سازد که اصطلاح اختلاس به تنهایی نمی‌تواند آن معنا را افاده کند. شاید اهل فن یا یک حقوقدان به‌خوبی از اصطلاح اختلاس به همه این معانی پی‌ببرد اما استعاره پول خوردن هر فرد عادی و عامی را نیز به سمت ابعاد اخلاقی مسئله دلالت خواهد کرد بعلاوه آنکه شاید ظرایفی را نیز بر وجه حقوقی مفهوم اختلاس اضافه نماید.

البته مفهوم‌سازی استعاری از یک موقعیت یا رفتار اخلاقی خاص ممکن است در مواردی به لحاظ اخلاقی نه فقط خنثی بلکه حتی مضر باشد. چنان‌که بعدتر گفته خواهد شد هر استعاره‌ای در اخلاق، یک استعاره اخلاقاً مثبت و مفید نیست. به‌عنوان مثالی روشن، توماس هابز در کتاب لویاتان، دانسته یا ندانسته یک مقوله ناپسند در اخلاق و حقوق بین‌الملل را به کمک یک استعاره اخلاقاً توجیه می‌کند. هابز، استعمار را زادوولد دولت‌ها

و مستعمرات را فرزندان ممالک بزرگ می‌نامد و استعمارگر اصلی را مادرشهر خطاب می‌کند (هابز، ۱۳۸۵، ۲۴۶). در اینجا ما با چند استعاره مفهومی مرتبط با یکدیگر و هم‌تبار طرف هستیم که آشکارا یک مقوله غیراخلاقی را تحت پوشش یک استعاره ظاهراً موجه و اخلاقی تزئین کرده و مجاز جلوه می‌دهند. هابز چنان استعاره مفهومی خود را مسلم و مفروض می‌گیرد که بر مبنای آن چند نتیجه می‌گیرد از جمله اینکه همان‌طور که والدین بعد از استقلال فرزندان خود از آن‌ها انتظار احترام دارند مستعمرات نیز باید حتی پس از رهایی و استقلال کماکان به مادرشهر احترام بگذارند (هابز، ۱۳۸۵، ۲۴۶)؛ اما مادرشهر چیست و کجاست؟ همان استعمارگر ستمگر و فزونی‌طلبی که مستعمره با تحمل مرارت‌های بسیار از قید سلطه او خارج شده است. در واقع هابز، استعمار را زادوولد طبیعی استعمارگران قلمداد می‌کند. شاید این استعاره در توصیف تاریخ کشورگشایی‌های قدرت‌های بزرگ درست و گویا باشد اما عملاً به تجویز و توجیه اخلاقی- حقوقی گسترش یا پذیرش استعمار نیز می‌انجامد.

بگذارید نمونه‌ای دیگر را نیز بررسی کنیم. برخی از محققان به نقش استعاره‌ها در دوران آلمان نازی پرداخته و نشان داده‌اند که استعاره‌هایی چون «دولت به مثابه بدن» چگونه با خوانش‌های غیراخلاقی همراه و به تولید یک نگرش خطرناک و یک جهان‌بینی مبتنی بر نسل‌کشی^۱ انجامید (Musolff, 2010, 138). این استعاره که در پیوند با پردازش مفاهیمی چون قلب ملت، راس دولت، بازوی حاکمیت و... است از پدیده‌ای رایج در قرون وسطی سرچشمه می‌گیرد که اصطلاحاً سیاست بدن‌واره یا بدن^۲ نامیده می‌شود. بر همین مبنای دولت هیتلر مخالفانی را که قربانی نسل‌کشی گسترده ساخت در تبلیغات عمومی میکروب، ویروس و موجودیت آن‌ها را یک بیماری عفونی^۳ برای سلامت ملت آلمان قلمداد می‌کرد (Musolff, 2010, 2). همه این‌ها مواردی هستند از تأثیر استعاره بر

1- genocidal ideology

2- body politics

3- infectious illness

اخلاق سیاسی و حتی فراتر از آن بر اخلاق عمومی که البته ناظر بر یک موقعیت خاص هستند.

استعاره دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد استعاره «کار تمیز» است. کار تمیز حکایت از کار بی‌عیب و نقص دارد؛ کاری که به‌درستی و بدون خطا انجام شده است؛ اما کار تمیز لزوماً به معنای کار صحیح و اخلاقی نیست. یک سارق حرفه‌ای که نقشه دزدی از یک موزه را دقیق و درست پیاده می‌کند کارش را به‌درستی و تمیز انجام داده اما اخلاقاً رفتار درستی انجام نداده است. گاهی ترسیم یک کار خاص تحت لوای این استعاره سبب می‌شود که در اذهان عمومی از قبح عمل کاسته شود.

یکی از موارد جالب دیگر که می‌توان مثال زد استعاره «خوک» است. حتی در دل فرهنگ‌های غربی که گوشت و دیگر محصولات مشتق از خوک عموماً استفاده می‌شود، انسان‌های بد بعضاً خوک نامیده می‌شوند. مثلاً توماس کارلایل^۱ (۱۷۹۵-۱۸۸۱) وقتی می‌خواهد فایده‌گرایی از منظر بنتام^۲ را نقد کند آن را فلسفه خوک‌ها^۳ می‌نامد و در زمان بنتام نیز ظاهراً این واکنش کاملاً شایع بوده چرا که دست کم از نگاه ناقدان بنتام، در فلسفه او، یک خوک راضی که از زندگی کثیف خود لذت می‌برد اخلاقاً بهتر از یک سقراط ناراضی است (Pojman & Fieser, 2009, 104).

بنابراین در حوزه مفهوم‌سازی استعاری از موقعیت‌های اخلاقی باید به مراتب دقت و احتیاط بیشتری به کار بست. ادبیات عامه، ضرب‌المثل‌ها، اشعار و خرده‌فرهنگ‌های گوناگون همه و همه متضمن استعاره‌های متنوعی هستند که موقعیت‌های اخلاقی را از منظر خود تصویرسازی می‌کنند. بسیاری از این موارد، پایه اخلاقی مستحکمی نداشته و بر نگرش‌ها، منافع و تجارب شخصی مبتنی هستند. در همین راستا، مقتضی است که ادامه

-
- 1- Thomas Carlyle
 - 2- Bentham
 - 3- pig philosophy

بحث را به دفع خطر نسبیت یا دست کم بی‌قاعدگی در ساحت اخلاق استعاری اختصاص دهیم.

۳. استعاره در اخلاق و خطر نسبیت

نکته اینجا است که حتی اگر فاعلان اخلاقی به یک یا هر دو طریق مذکور از استعاره کمک بگیرند لزوماً دچار نسبیت نخواهند شد زیرا احتمالاً جانسن و دیگر مدافعان اخلاق استعاری در این موضع تنها بر قضیه حکم اخلاقی نظر دارند. در مقام نقد باید گفت اولاً فرایند تأمل و تصمیم اخلاق تنها در حکم و تصمیم نهایی خلاصه نمی‌شود. آیا هر کسی که در مقام انگیزش اخلاقی یا درک مفاهیم یا موقعیت‌های گوناگون دست به دامان استعاره می‌شود در ورطه نوعی نسبیت بسیار مضیق خواهد افتاد؟ به هیچ وجه. چون ما در اینجا فعلاً در مقام حکم کردن و پاسخ دادن به یک موقعیت نیستیم تا اساساً پای نسبیت به میان آید. استعاره وقتی به مفهوم‌سازی می‌انجامد یعنی تخیل ما را درگیر کرده و تصویر ذهنی ما از یک مفهوم یا موقعیت اخلاقی را به رنگ خویش درمی‌آورد اما اختلاف و تفاوت در این تصاویر ذهنی لزوماً به اختلاف و نسبیت در تصمیمات و داوری اخلاقی ما منجر نمی‌گردد. ممکن است هر دانش‌آموزی مدرسه و لزوم تحصیل را به گونه‌ای تصویرسازی کرده و تحت استعاره‌ای مختص به خود صورت‌بندی کند اما این اختلاف الزاماً به اختلاف نظر دانش‌آموزان در الزامی بودن تحصیل و رفتن به مدرسه نخواهد انجامید چرا که ممکن است آن‌ها با وجود انگیزه‌ها، دغدغه‌ها و تصویرسازی‌های ذهنی گوناگون عملاً در اصل لزوم تحصیل متفق‌القول باشند. ثانیاً به نظر می‌رسد جانسن قائل به کارآمدی و درجه‌بندی استعاره‌ها نیست اما می‌توان از کارآمدی، قاعده‌مندی و یا نوعی درجه‌بندی استعاره‌ها دفاع کرد. همه استعاره‌ها در یک سطح نیستند. استعاره‌های مفهومی همانند استعاره‌های ادبی می‌توانند زشت یا زیبا و ضعیف یا قوی باشند؛ بنابراین نمی‌توان همه استعاره‌ها را یکسان تلقی کرده و به صورت مطلق پذیرفت. بی‌وجه نیست اگر بگوییم هر استعاره‌ای را نمی‌توان مبنای حکم اخلاقی قرار داد یا دست کم می‌توان برخی از استعاره‌ها را از حیث مفهومی یا اخلاقی کارآمدتر و برخی را ناکارآمدتر تلقی کرد.

استعاره مفهومی کارآمد استعاره‌ای است که به شناخت بهتر امر واقع کمک کند. مثلاً گاه می‌بینیم که در فرهنگ عامه بالأخص در میان نوجوانان، رفتار صحیح و تقید یک فرد به قوانین و اخلاقیات یا درس خواندن جدی را بچه مثبت بازی یا بچه مثبت بودن قلمداد می‌کنند. طبیعی است که تحت تأثیر این استعاره، یک یا چند رفتار درست عملاً نوعی بار منفی پیدا می‌کند و زمینه‌ساز بدفهمی اخلاقی و تشخیص غلط راهبردهای زندگی می‌گردد. از سوی دیگر در بسیاری از مناطق ایران از جمله در میان عشایر غرب ایران در توصیف شخصیت و منش یک انسان درستکار از تعبیری شبیه این استفاده می‌شود: *فلانی یک امامزاده است*. بدیهی است که تحت تأثیر این استعاره، آشکارا شأن اخلاق و انسان اخلاقی تقویت شده و نوعی ارزش و انگیزش افزوده در ذهن افراد ایجاد می‌شود. ما در اینجا با دو مثال روشن و رایج از نقش استعاره‌ها در اخلاق مواجه هستیم. آیا هر دو استعاره واجد یک وزن و یک میزان از کارآمدی اخلاقی یا واقع‌نمایی هستند؟ در کنار استعاره بچه مثبت، استعاره *پاستوریزه بودن* نیز جالب توجه است. در عرف رایج میان جوانان، انسان پاستوریزه استعاره از کسی است که بیش از حد نگران و مراقب است تا در معرض دوستان، شرایط و رفتارهای بد قرار نگیرد و برای همین از بسیاری از موقعیت‌های بالقوه خطرناک نیز پیشاپیش و از سر احتیاط دوری می‌ورزد. پرسش اینجا است که آیا این استعاره‌ها از حیث اخلاقی در یک سطح قرار دارند؟ آیا نمی‌توان گفت برخی از آن‌ها ناکارآمد یا حتی غیراخلاقی هستند. طبیعتاً اگر بتوان طبق برخی معیارها چنین حکم کرد و برای آن ملاک‌هایی را برشمرد پس منطقی‌تر می‌توان برخلاف نظر جانسن ادعا کرد که اخلاق استعاری ذاتاً یک اخلاق نسبی (ولو نسیتی محدود و مضیق) نیست زیرا استعاره‌های اخلاقی نسبی نیستند و به شکلی کلی در قالب صحیح و ناصحیح و یا کارآمد و ناکارآمد قابل تقسیم و طیف‌بندی هستند.

۴. ملاک‌های سنجش کارآمدی استعاره‌ها در اخلاق

از منظر این قلم با تأمل و تدقیق می‌توان ملاک‌هایی کلی جهت تشخیص کارآمدی استعاره‌های مفهومی در اخلاق احصا و تبیین نمود؛ ملاک‌هایی از قبیل نوع و میزان تأثیر

استعاره‌ها بر واقع‌نمایی اخلاقی، بر انگیزش اخلاقی و بر عینی‌سازی یا ملموس نمودن مفاهیم اخلاقی. چه بسا بتوان معیارهای دیگری نیز به موارد یادشده اضافه کرد؛ اما به نظر می‌رسد این‌ها دربرگیرنده اصلی‌ترین ابعاد مسئله هستند. دلیل تأکید بر دو واژه نوع و میزان تأثیر استعاره نیز از این قرار است که اولاً باید معلوم شود نوع تأثیر استعاره، از حیث اخلاقی مثبت است یا منفی و سپس به بررسی میزان و مقدار آن پرداخت.

نوع و میزان تأثیر استعاره بر واقع‌نمایی اخلاقی: برخی از استعاره‌ها مفاهیم اخلاقی مرتبط با خود را کاملاً برعکس نشان می‌دهند. به این معنا که متضمن رذیلت‌انگاری یک فضیلت یا فضیلت‌انگاری یک رذیلت هستند. اساساً وقتی یک استعاره از نوع و گونه استعاره‌های نادرست یا ناکارآمد در اخلاق باشد ناگزیر دیگر نیازی به بررسی میزان تأثیر آن نیست مگر برای بررسی این نکته که چقدر ممکن است یک استعاره ناکارآمد یا نادرست به روند اخلاقی شدن انسان آسیب بزند؛ بنابراین بحث اول در تحلیل و ارزیابی استعاره‌های اخلاقی، تحلیل اصل و میزان واقع‌نمایی اخلاقی آن‌ها است. یک استعاره اولاً باید فضیلت یا رذیلت بودن یک صفت اخلاقی در نفس الامر را به خوبی بازنمایی کند. این شرط مقدماتی و اساسی است. پس از تحقق این شرط، باید دید این استعاره تا چه حد در تبیین واقعیت، راهگشا است. همان‌طور که هر تصویری در عین واقع‌نمایی می‌تواند شفاف‌تر یا کدرتر باشد استعاره‌های واقع‌نما نیز می‌توانند وضوح کمتر یا بیشتری در تبیین واقعیت داشته باشند.

نوع و میزان تأثیر استعاره بر انگیزش اخلاقی: برخی از استعاره‌ها در عین واقع‌نمایی، برانگیزاننده نیز هستند؛ یعنی توجه به آن‌ها نوعی انگیزش مثبت اخلاقی ایجاد می‌کند. این نکته یکی از ملاک‌های مهم در ارزیابی استعاره‌های اخلاقی است. استعاره می‌تواند موجب تأثیر مضاعف بر انگیزش اخلاقی شود و هر قدر تأثیر افزون‌تری داشته باشد استعاره‌ای بهتر و کاراتر است. البته در اصل پدیده استعاره، نوعی برانگیزانندگی و جذابیت مضاعف وجود دارد زیرا انتزاعیات را به گونه‌ای ملموس می‌سازد که بر مخاطب استعاره تأثیری دوچندان بگذارد. به یمن تحقیقات گوناگون، اثبات تأثیر استعاره بر ساختار روانی

و انگیزشی انسان محتاج تلاش چندانی نیست به گونه‌ای که امروزه از استعاره‌درمانی^۱ به‌عنوان یک روش علمی برای مدیریت برخی مشکلات روانی یاد می‌شود (Moschini, 2019). وقتی یک پدیده می‌تواند نقشی درمانگر ایفا کند یعنی یکی از مؤلفه‌های کلیدی در امور انگیزشی و روان‌شناختی است. از یاد نبریم که این نقش می‌تواند هم مثبت باشد و هم منفی به این معنا که متخصصان استعاره‌درمانی گاهی به کمک استعاره‌ها نگرش و اختلالات روانی افراد را بهبود می‌بخشند و گاه می‌کوشند استعاره‌های مضر را از ذهنیت مراجعان خود خارج کنند (Kopp, 1995, 35).

نوع و میزان تأثیر استعاره بر عینی‌سازی یا ملموس نمودن مفاهیم اخلاقی:

استعاره می‌تواند یک مفهوم انتزاعی را ملموس و عینی کند. این از کارکردهای بسیار مفید استعاره در اخلاق است. مفاهیم اخلاقی وقتی قابل لمس شوند، گیرایی بیشتری خواهند داشت چراکه اساساً ماهیت استعاره این است که مقوله‌ای مبهم و انتزاعی را در قالب مفهومی روشن و عینی بیان می‌کند. این ویژگی را برخی‌ها انسانی‌سازی^۲ مفاهیم انتزاعی از طریق استعاره‌سازی آن‌ها توصیف می‌کنند؛ یعنی ما به کمک استعاره‌ها مفاهیم را با خصوصیات انسانی، ملموس و عینی بیان می‌کنیم تا شکاف میان ذهنیت آدمی با واقعیت یا جهان ذهن و جهان عین کاهش یابد. در حقیقت استعاره فرایند ترکیب دو تصویر ذهنی است که یکی از آن‌ها مبهم، کلی و انتزاعی است (حوزه مفهومی مقصد) و دیگری، روشن و انضمامی (حوزه مفهومی منبع) (Solonchak & Pesina, 2014, 653).

نکته قابل توجه در باب ملاک‌های کارآمدی استعاره‌ها در اخلاق این است که این ملاک‌ها اگرچه نظراً قابل تفکیک هستند و به‌روشنی می‌توان تفاوت آن‌ها را فهم کرد اما عملاً در بسیاری از موارد با یکدیگر مساوق و مقارن هستند. به بیان بهتر و به‌عنوان مثال، وقتی یک استعاره در عینی‌سازی و ملموس نمودن مفاهیم کارآمدی دارد قاعدتاً در انگیزش اخلاقی نیز مؤثرتر ظاهر می‌شود. نکته دیگر آنکه ملاک‌های بالا این ابزار را در اختیار قرار می‌دهند تا استعاره‌ها را نقادی، واکاوی و ارزشیابی کنیم. وقتی امکان ارزشیابی

1- Metaphor Therapy
2- humanization

و درجه‌بندی روشمند استعاره‌ها فراهم شود یعنی خواه‌ناخواه بساط نسبیت در اخلاق استعاری برچیده خواهد شد.

نتیجه‌گیری

به یمن تأملات کسانی چون لیکاف، جانسن، کوچش و... اکنون به‌خوبی می‌دانیم که استعاره‌های مفهومی، جزء جداناپذیر زندگی هستند. بی آن‌ها نمی‌توان جهان را فهمید. اخلاق نیز چنین است؛ ماهیتی استعاری دارد و بسیاری از مفاهیم و موقعیت‌های اخلاقی از مسیر استعاره در ذهن ما جای می‌گیرند. البته استعاری بودن اخلاق به معنای آن نیست که هر استعاره‌ای در اخلاق به‌درستی عمل کرده و کاملاً در خدمت اخلاق خواهد بود. استعاره‌ها قطعاً به شکلی طیفی ممکن است ضعیف یا قوی، متناسب یا نامتناسب، کارا یا ناکارا باشند؛ بنابراین یکی از روش‌ها و ابزارهای نقد اخلاقی می‌تواند نقد استعاره‌های اخلاقی باشد. دانستیم که استعاره‌های مفهومی یکی از پنجره‌های اصلی در نگرش اخلاقی آدمیان است. این پنجره‌ها همگی شفاف و روشن نیستند. بگذریم که برخی کدر و حتی مسدود هستند. تأکید بر سرشت استعاری اخلاق این فایده را دارد که ما را بر این نکته آگاه می‌سازد تا از این پس، تحلیل و بررسی استعاره‌های اخلاقی را نیز دستمایه کار قرار دهیم و حتی برای اصلاح برخی از آن‌ها تلاش کنیم.

نوآوری و از یافته‌های پیشنهادی این مقاله آن است که ما هم برای دفع خطر نسبیت از اخلاق استعاری و هم به‌منظور نقد استعاره‌های اخلاقی، سه سنج و ملاک را وسیله‌ای برای درجه‌بندی و بررسی استعاره‌ها قرار دهیم. چنان‌که آمد این ملاک‌ها عبارت‌اند از: نوع و میزان تأثیر استعاره‌ها بر واقع‌نمایی اخلاقی، بر انگیزش اخلاقی و بر عینی‌سازی یا ملموس نمودن مفاهیم اخلاقی. استعاره آرمانی و مطلوب، واجد هر سه شرط است اما نکته مهم آن است که حداقل باید واجد شرط یا ملاک نخست باشد؛ یعنی استعاره‌ای که فاقد واقع‌نمایی بوده و فضیلتی را ردیلتی یا ردیلتی را فضیلت جلوه دهد دیگر اساساً از عداد استعاره‌های اخلاقی (به معنای مثبت کلمه) خارج می‌شود و دیگر جایی برای بررسی دو ملاک دیگر باقی نمی‌نهد.



منابع

- قرآن کریم.
- حاج فرج الله دباغ، محمدحسین (۱۳۹۳) مجاز در حقیقت؛ ورود استعاره‌ها در علم. تهران: هرمس.
 - عندلیبی، عادل (۱۳۸۵) عبد؛ استعاره کانونی در انسان‌شناسی قرآن. نامه حکمت. شماره ۷. بهار و تابستان. ۱۴۴-۱۲۹.
 - شیخ‌رضایی، حسین (۱۳۸۸ الف) استعاره و علم تجربی. فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز. پیاپی ۳۰. ۷۷-۵۴.
 - شیخ‌رضایی، حسین (۱۳۸۸ ب) اخلاق، استعاره و بازی. روش‌شناسی علوم انسانی. شماره ۶۱. ۱۶۸-۱۴۳.
 - لیکاف، جورج (۱۳۸۵) محافظه‌کار، لیبرال را سرزنش می‌کند. ترجمه محمد محقق نیشابوری. خردنامه همشهری. شماره ۹. آذر. ۴۷-۴۴.
 - طباطبایی، محمدحسین (بی‌تا) ترجمه تفسیر المیزان. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی. جلد اول.
 - هابز، توماس (۱۳۸۵) لویاتان. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نی.
 - Burke, Michael (2017) *The Routledge Handbook of Stylistics*. Routledge.
 - Lakoff, Georg & Johnson, Mark (1980A) Conceptual Metaphor in Everyday Language. *The Journal of Philosophy*, volume 77, Issue8, 453-486.
 - Lakoff, Georg & Johnson, Mark (1980B) *Metaphors We Live By*. Chicago Press.
 - Safarnejad, Fatemeh & others (2014) A cognitive study of happiness metaphors in Persian and English. *Procedia - Social and Behavioral Sciences* 118 . 110 – 117

- Fan, LiPing (2018) Literature Review on The Cognitive Approach to Metaphor. *Procedia Computer Science* 131 . 925–928
- Coeckelbergh, Mark (2007) *Imagination and principles: an essay on the role of imagination in moral reasoning*. Palgrave Macmillan.
- Johnson, Mark (1993) *Moral Imagination: Implications of Cognitive Science for Ethics*. The University of Chicago Press.
- Johnson, Mark (2008) *The Cambridge Handbook of Metaphor and Thought*. Edited by Raymond W. Gibbs. Cambridge University Press.
- Tolman, Charles W (2012) *Positivism in Psychology: Historical and Contemporary Problems*. Springer Science & Business Media
- Kovecses, Zoltan (2010) *Metaphor : a practical introduction*. Oxford University Press.
- Kopp, Richard Royal (1995) *Metaphor Therapy*. Brunner/Mazel.
- Solonchak T., Pesina, S (2015) Cognitive Properties of Images and Metaphors. *Procedia - Social and Behavioral Sciences* 192 ,650 – 655.
- Moschini, Lisa B. (2019) *Art, Play, and Narrative Therapy using metaphor to enrich your clinical practice*. Routledge.
- Musolff, Andreas(2010) *Metaphor, nation and the holocaust : the concept of the body politic* .Routledge.
- Pojman, Louis P. Fieser, James(2009) *Ethics: Discovering Right and Wrong*. Sixth Edition, Wadsworth